

جادوگر پورتوبلو

THE WITCH OF PORTOBELLO

اثر:

پائولو کوئیلو

PAULO COELHO

ترجمہ:

سوسن اردکانی

ترجمہ از روی متن:

Harper Collins-2007

Coelho, Paulo

سرشناسه: کوئیلو، پائولو، ۱۹۴۷م.

عنوان و نام پدیدآورنده: جادوگر پورتوبلو / اثر پائولو کوئیلو؛ ترجمه سوسن اردکانی.

مشخصات نشر: تهران: نگارستان کتاب، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۴۲۳ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۴۱-۲۴-۳

وضعیت فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

یادداشت: عنوان به انگلیسی: La strega di portobello

موضوع: داستان‌های برزیلی، قرن ۲۰م.

شناسه افزوده: اردکانی، سوسن (شاهین)، ۱۳۳۳-، مترجم.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۲س ۹/۲۷/۹۶۸ PQ۹۶۸

رده‌بندی دیویی: ۸۶۹/۳۴۹

شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۰۳۶۱۵

جادوگر پورتوبلو

نویسنده: پائولو کوئیلو

مترجم: سوسن اردکانی

چاپ اول: ۱۳۸۸

شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

چاپ: نو بهار

صحافی: تاجیک

نگارستان کتاب - خیابان جمهوری، خیابان اردیبهشت جنوبی،

کوچه فخرشرقی، پلاک ۵

تلفن: ۶۶۴۹۵۴۷۵ و ۶۶۴۹۵۴۶۱ و ۶۶۴۶۴۱۱۷

www.ngrbook.com

فروش اینترنتی: ۶۶۴۹۵۷۹۴

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

ISBN 978-600-5541-24-3

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۴۱-۲۴-۳

«قیمت: ۷۵۰۰ تومان»

هیچ کس وقتی شمع می روشن می کند
آن را نه در مخفیگاهی می نهد
و نه در زیر پیمانه ای
بلکه بر شمع دانی قرار می دهد
به این امید که
همه کسانی که وارد می شوند،
نور را ببینند.

انجیل لوقا - قسمت: ۱۱ شماره: ۳۳

پیشگفتار مترجم

«پائولو کوئیلو» نویسنده مشهور برزیلی که شرح زندگی پرفراز و نشیب خودش از هر افسانه‌ای شیرین‌تر و شگفت‌انگیزتر می‌باشد، در ماه آگوست سال ۱۹۴۷ در شهر «ریودوژانیرو»، پایتخت سابق برزیل، در خانواده‌ای متوسط به دنیا آمد. پدرش مهندس بود و خانواده‌اش علاقه داشتند که او هم روزی به دانشگاه برود و سرانجام مهندس شود.

«پائولو» را در سن هفت سالگی به مدرسه دینی «یسوعیان» - یکی از فرقه‌های مسیحی وابسته به کلیسای کاتولیک رم - گذاشتند. محیط و مقررات مدرسه دینی مطلوب «پائولو» نبود. اما او رؤیای واقعی تمام عمر خود را در راهروهای ساده همین مدرسه یافت: نویسندگی. او حتی نخستین جایزه ادبی خود را در مسابقه شعر همین مدرسه گرفت و خواهرش «سونیا» نقل کرده که چه طور با استفاده از مطلبی که «پائولو» در سبد کاغذهای باطله انداخته بود، جایزه بهترین مقاله را به دست آورد.

هرچه مادر و پدر «پائولو» سعی کردند شوق روز افزون پسرشان به نویسندگی را در وجود او خاموش کنند، بی‌ثمر بود. به خصوص در دوره نوجوانی، غوغای درون «پائولو» بالا گرفت. از یک طرف،

سختگیری‌های مادر و پدر و از طرف دیگر تأثیر مطالعه کتاب «مدار رأس السرطان» اثر «هنری میلر» نویسنده آمریکایی که خود صاحب روحیه‌ای سنت شکن بود، روح او را چنان به طغیان کشاند، که به مقابله با فشارهای خانواده‌اش برخاست و از آن پس مدام مقررات خانواده را به باد تمسخر می‌گرفت.

پدر «پائولو» این رفتار او را نشانه بیماری روانی تلقی کرد و دوبار ترتیبی داد که او را در بیمارستان روانی بستری کنند. در آنجا به عنوان یک روش درمانی چندبار به او شوک برقی دادند.

بعدها «پائولو» همین خاطرات و دیده‌ها و شنیده‌های خود در بیمارستان روانی را دستمایهٔ رمان زیبای ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد قرار داد، که از جمله تأثیرات مثبت انتشار آن در وطنش، تصویب قانونی بود که ده سال درکنگرهٔ برزیل بلامتکلیف مانده بود: قانون منع بستری کردن اشخاص در بیمارستان روانی بدون علت موجه.

در هر حال مشکل «پائولو» با خانواده‌اش همچنان ادامه داشت و هر بار به شکلی بروز می‌یافت. وقتی «پائولو» وارد یک گروه نمایش شد و به کار تئاتر و روزنامه نگاری روی آورد، باز هم خانواده‌اش این کار را برای او نپسندیدند. محیط تئاتر از نظر طبقهٔ متوسط مرفه آن عصر، محیط فاسدی به شمار می‌آمد و مادر و پدرش به قدری بیمناک شدند که قول و قرار خودشان را با او مبنی بر این که او را دیگر در بیمارستان روانی بستری نکنند، زیر پا گذاشتند و برای بار سوم او را به بیمارستان روانی فرستادند.

با وجود این، وقتی «پائولو» از بیمارستان روانی مرخص شد، منزوی‌تر و سرگشته‌تر از قبل بود. عاقبت وقتی خانواده‌اش درمانده و

ناامید به پزشک دیگری مراجعه کردند، او به آنان اطمینان بخشید که «پائولو» هیچ مشکل حادی ندارد و نیازی به بستری کردن او در بیمارستان روانی نیست، بلکه او فقط باید یاد بگیرد که چه طور با زندگی مواجه شود.

این بار «پائولو» سر درس و تحصیل برگشت و به نظر می‌رسید که عاقبت شیوه مطلوب والدینش را پذیرفته بود. اما این بار هم پس از چندی، تحصیل را رها کرد و دوباره به تناثر روی آورد.

در دهه ۱۹۶۰ که جنبش هیپی‌گری مثل موج بلندی سراسر جهان را فراگرفت، «پائولو» هم با بلند کردن موها و خودداری از همراه داشتن کارت شناسایی به این جنبش پیوست و همزمان، به شوق نویسندگی، به انتشار مجله‌ای پرداخت، که فقط دو شماره آن منتشر شد. سپس به ترانه‌سرایی روی آورد و دومین صفحه‌ای که ترانه‌اش را او سروده بود، موفقیت خیره‌کننده‌ای یافت. او تا سال ۱۹۷۶ به این کار ادامه داد و برای بیش از ۶۰ آهنگ ترانه سرود که همگی با استقبال مواجه شد و ثروت فراوانی هم برای او به ارمغان آورد.

«پائولو» در سال ۱۹۷۳ با هدف دفاع از آزادی‌های فردی، عضو سازمانی مخالف سرمایه‌داری شد و یک سلسله داستان مصور طنز هم منتشر کرد که منجر به دستگیری او توسط رژیم نظامی حاکم بر برزیل گشت. دو روز بعد از آزادی‌اش از زندان، در خیابان روبرو شده و به یک شکنجه‌گاه نظامی انتقال یافت. او را چند روز نگه داشتند و به قول خودش فقط با اعلام این که دیوانه است و سه بار هم سابقه بستری شدن در بیمارستان روانی دارد، از مرگ نجات یافت. او در مقابل ربایندگانش به قدری خود را زد که عاقبت دست از شکنجه‌اش

برداشتند و رهایش کردند.

این حادثه به قدری بر او اثر گذاشت که در ۲۶ سالگی تجربه‌های خود را کافی دانست و تصمیم گرفت که از آن پس یک زندگی معمولی در پیش گیرد. در یک کمپانی صفحه پرکنی شغل گرفت و همان جا با زنی آشنا شد و با او ازدواج کرد. زن و شوهر در سال ۱۹۷۷ به لندن رفتند. «کوئیلو» یک ماشین تحریر خرید و به نویسندگی مشغول شد. اما موفقیت چندانی نیافت. یک سال بعد به برزیل برگشت و در یک کمپانی صفحه پرکنی دیگر کار گرفت. اما این کار فقط سه ماه ادامه پیدا کرد. سپس هم از همسرش جدا شد و هم از کارش دست کشید. در سال ۱۹۷۹ با یک دوست قدیمی به نام «کریستینا اوتیسینگا» ملاقات و چندی بعد با او ازدواج کرد. با هم به چند کشور اروپایی سفر کردند. در آلمان به بازداشتگاه مخوف «داخائو» که اردوگاه کار اجباری در زمان «هیتلر» بود، رفتند. یادآوری فجایعی که حدود چهل سال پیش در آن جارخ داده بود، بز «پائولو» به شدت اثر گذاشت و او را منقلب کرد. در همان حال، در یک لحظه، تصویر مردی را بر آینه دل خود دید و دو ماه بعد با خود آن مرد در کافه‌ای در آمستردام روبه‌رو شد. آن دو مدتی طولانی با هم گپ زدند و دیدگاه و تجربه‌های خود را با هم در میان گذاشتند. آن مرد که «کوئیلو» هرگز هویتش را فاش نکرده است، به او توصیه کرد که به دین روی بیاورد و به زیارت بروود و به جاده زیارتی قدیمی «سانتیاگو» که راه زوار فرانسوی در قرون وسطی به کلیسای جامع «سنت جیمز» در اسپانیا بود، اشاره کرد. به این ترتیب، «کوئیلو» شروع به مطالعه‌ای در عرفان مسیحیت کرد. در ۳۹ سالگی به زیارت رفت و یک سال بعد نخستین کتاب خود

را به نام زیارت نوشت که شرح تجربیاتش در این سفر و کشف این راز است که در زندگی همه مردم عادی پیوسته اتفاقات شگفت‌انگیز و قابل توجهی رخ می‌دهد. این کتاب در برزیل منتشر و با موفقیت روبه‌رو شد.

«کوئیلو» در سال ۱۹۸۸ دومین کتاب خود را به نام کیمیاگر نوشت، که بی‌تردید یکی از شاهکارهای ماندگار ادبیات معاصر می‌باشد. با این حال، از چاپ نخست آن فقط ۹۰۰ نسخه فروش رفت و ناشر قرارداد تجدید چاپ آن را لغو کرد. با وجود این، «کوئیلو» از پیگیری رؤیای بزرگ زندگی خود دست برنداشت، تا سرانجام ناشر دیگری حاضر شد کتاب سوم او بریدا را منتشر کند. بریدا درباره موهبتی الهی است که همه انسان‌ها در وجود خود دارند. موفقیت بریدا توجه علاقمندان را به نخستین و دومین کتاب «کوئیلو» هم جلب کرد و فروش هردوی آنها را بالا برد و عاقبت کیمیاگر به قدری فروش رفت که رکورد فروش کتاب را در تاریخ نشر برزیل شکست و اسمش در کتاب رکوردها ثبت شد.

در سال ۱۹۹۱ کتاب عرفانی عطیه از «کوئیلو» منتشر شد، که در آن به بحث از عشق پرداخته است.

«کوئیلو» در سال ۱۹۹۲ کتاب والکری‌ها را نوشت که شرح سفر چهل روزه‌اش به صحرای جنوب آمریکا برای دیدار با فرشته‌اش می‌باشد. وقایع شگفت‌انگیز این کتاب هم مثل زیارت واقعی است. در سال ۱۹۹۳ مؤسسه انتشاراتی «هارپرکولینز» در آمریکا ترجمه انگلیسی کیمیاگر را با تیراژ ۵۰ هزار نسخه منتشر کرد و این نخستین کتاب برزیلی بود که در اولین چاپ خود در آمریکا با چنین تیراژ

بالایی انتشار می‌یافت. در مراسم معرفی این کتاب، مدیر انتشارات «هارپر کولینز» درباره آن اظهار داشت:

- مطالعهٔ کیمیاگر به بیدار شدن در سپیده دم می‌ماند و تماشای طلوع خورشید، در حالی که هنوز مردم دنیا خوابند. با کمی صبر، همه بیدار می‌شوند و این منظره را می‌بینند.

او سال‌ها بعد (در سال ۲۰۰۲) به «کونیلو» نوشت:

- کیمیاگری یکی از مهمترین کتاب‌های مؤسسه ما شده است. ما به این کتاب و موفقیت آن می‌بالیم. حکایت موفقیت آن، بازتاب بیرونی همان قصه‌ای است که در کتاب نقل شده.

در پی موفقیت کیمیاگر در آمریکا فیلم‌سازان «هالیوود» به ساختن فیلمی از روی آن علاقمند شدند و سرانجام کمپانی «برادران وارنر» امتیاز تهیه فیلم را به دست آورد.

در همان سال (۱۹۹۳) کیمیاگر پرفروش‌ترین کتاب استرالیا شد و روزنامه «هرالد مورنینگ» سیدنی آن را کتاب سال نامید و زیبایی فلسفی لایزال آن را ستود.

کنار رودخانه پیدرا نشستم و گریستم نام کتاب بعدی «کونیلو» بود که در سال ۱۹۹۴ در برزیل منتشر شد. این اثر لطیف و زیبا که به کشاکش روحی انسان در بین دو عامل قدرتمند عشق و تعهد می‌پردازد، جایگاه «کونیلو» را در صحنهٔ ادبیات جهان بیش از پیش استوار ساخت. «کونیلو» در این کتاب، جنبهٔ مؤنث وجود خود را می‌جوید. پس از ترجمهٔ کیمیاگر به زبان ایتالیایی در سال ۱۹۹۵ دو جایزه ملی و بین‌المللی از سوی کشور ایتالیا به «کونیلو» اهدا شد و ترجمهٔ آلمانی آن از سال ۱۹۹۶ به مدت ۳۰۶ هفته به طور مداوم در فهرست

پرفروش‌ترین کتاب‌ها قرار گرفت، به طوری که در سال ۲۰۰۲ اعلام شد که کیمیاگر رکورد همه کتاب‌ها را در آلمان شکسته است.

همچنین از سال ۱۹۹۴ که ترجمه فرانسوی کیمیاگر در فرانسه منتشر شد، تا پنج سال، این کتاب پرفروش‌ترین کتاب فرانسه بود و در سال ۱۹۹۶ از سوی وزارت فرهنگ فرانسه نشان «دلاور هنر و ادب» به «کوئیلو» اهدا شد. وزیر فرهنگ فرانسه در این مراسم به وی اظهار داشت:

— شما کیمیاگر میلیون‌ها خواننده آثار خود هستید. کتاب‌های شما مایه خیر و برکت هستند، زیرا نیروی خیال‌پرداز ما را بیدار می‌کنند و به ما انگیزه می‌دهند تا به دنبال رؤیاهای خود برویم.

همچنین در آن سال «کوئیلو» به عنوان مشاور ویژه «یونسکو» (بخش آموزشی و علمی و فرهنگی سازمان ملل) برای برنامه «نزدیکی معنوی و گفتگوی بین فرهنگ‌ها» برگزیده شد.

مکتوب اثر بعدی «کوئیلو» بود که در سال ۱۹۹۴ منتشر شد. در این کتاب قطعات کوتاهی گردآوری شده، که هر یک، لطیفه‌ای دلنشین در خود دارد و مجموع این لطایف، تصویر امیدبخشی از زندگی را ارائه می‌دهد.

پس از مکتوب کتاب‌کوه پنجم در سال ۱۹۹۶ انتشار یافت و به خاطر آن یک میلیون دلار به «کوئیلو» پرداخت شد که بالاترین رقمی است که تاکنون یک نویسنده برزیلی دریافت کرده است.

«کوئیلو» در سال ۱۹۹۷ کتاب راهنمای دلاور نور را نوشت که مجموعه‌ای از اندیشه‌های فلسفی بر مبنای ایده کشف دلاور نور درون خویشتن است. این کتاب، حکم مرجعی را برای میلیون‌ها

خواننده خود پیدا کرده است.

«کونیلو» با کتاب ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد در سال ۱۹۹۸ به سبک قصه‌گویی خود بازگشت و این کتاب هم مثل سایر آثار وی با استقبال شایانی در جهان روبه‌رو شد.

در سال ۱۹۹۹ از سوی «انجمن اقتصاد جهان» که از یک سال قبل «کونیلو» را به عضویت افتخاری خود پذیرفته بود، «جایزه بلورین موفقیت هنری» به او اهدا گشت و درباره او اظهار شد:

— مهم‌ترین کمکی که «کونیلو» به جامعه بشری کرده است، این است که به نیروی سخن بر فرهنگ‌های متعدد و متفاوت نفوذ کرده و آنها را با هم متحد نموده است.

در همان سال نشان «لژیون دونور» (نشان نظامی و غیرنظامی که «ناپلئون» در سال ۱۸۰۲ مقرر کرد و در مقابل خدمات «عالی» و «ممتاز» اهدا می‌شود) از سوی دولت فرانسه به «کونیلو» اعطا شد. «کونیلو» در ماه مه سال ۲۰۰۰ میلادی (خرداد ۱۳۷۹ شمسی) به ایران آمد. وی نخستین نویسنده غیرمسلمان است که با دعوت رسمی، به جمهوری اسلامی ایران سفر کرده است. او هرگز حتی تصورش را هم نمی‌کرد که در سرزمینی با این همه فاصله جغرافیایی و فرهنگی از غرب، چنین استقبال گرمی از وی به عمل آید. هزاران ایرانی به دیدارش شتافتند و از او خواستند که کتاب‌هایش را برایشان امضاء کند. خودش در این مورد می‌گوید:

— در ایران هدایایی به من داده شد و ایرانیان خیلی به من محبت کردند. اما بالاتر از همه این‌ها این است که کار مرا درک کرده‌اند و این تفاهم اثر عمیقی بر من گذاشت. من از این که دیدم روحم قبل از

خودم به ایران وارد شده، غافلگیر شدم. کتاب‌هایم در ایران بود و در بین کسانی که هرگز آنان را ندیده بودم، دوستانی صمیمی و دیرین داشتم. در ایران اصلاً احساس غربت نمی‌کردم. همین بود که متقلبم کرد و شادی نابی به من بخشید. زیرا حس کردم که ورای هر چیز دیگری، امکان گفتگو با هر انسان دیگری که بر روی زمین زندگی می‌کند، وجود دارد. ایرانیان به من نشان دادند که این کار امکان‌پذیر است.

در ماه سپتامبر سال ۲۰۰۰، شیطان و دوشیزه پریم منتشر شد و در مراسم معرفی این کتاب «کوئیلو» برای نخستین بار اعلام کرد که «مؤسسه پائولو کوئیلو» را به اتفاق همسرش از سال ۱۹۹۶ برای حمایت از محرومان برزیل، به ویژه کودکان و سالمندان تأسیس کرده است.

در سال ۲۰۰۱ جایزه «بامبی» که مهم‌ترین و قدیمی‌ترین جایزه ادبی آلمان است، به «کوئیلو» اهدا شد و داوران اعلام کردند: - اعتقاد «کوئیلو» به این که تقدیر و موهبت الهی هر انسان این است که در صحنه تاریک جهان یک دلاور نور باشد، حاوی پیامی عمیقاً انسانی است.

«کوئیلو» در ژوئیه ۲۰۰۲ به عضویت فرهنگستان ادب برزیل (مؤسسه‌ای با بیش از یک قرن قدمت که هدف آن حفظ زبان و فرهنگ برزیل است) برگزیده شد.

در سپتامبر ۲۰۰۲ «کوئیلو» به روسیه سفر کرد که پنج کتاب او در آنجا همزمان در فهرست پرفروش‌ترین کتاب‌های روز قرار داشتند: ابتدا شیطان و دوشیزه پریم، بعد کیمیاگر، راهنمای دلاور نور، و رونیکا

تصمیم می‌گیرد بمیرد و کوه پنجم در مدت دو هفته دوپست و پنجاه هزار نسخه از آثار «کوئیلو» در روسیه به فروش رسید و تنها در عرض یک سال این رقم از یک میلیون فراتر رفت.

در اکتبر ۲۰۰۲ جایزه «هنر جهانی باشگاه بوداپست» در فرانکفورت و جایزه «فیکشن کورین» در مونیخ به او اهدا شد. در همان سال در پرتغال اعلام شد که کیمیاگر پرفروش‌ترین کتاب به زبان پرتغالی است.

موفقیت «کوئیلو» تنها به کتاب‌هایش محدود نمی‌شود، بلکه دامنه آن در سایر زمینه‌های فرهنگی اجتماعی نیز گسترده است. گروه‌های تئاتر در کشورهای مختلف، قابلیت استفاده نمایشی از آثار او را به خوبی دریافته‌اند و از آن بهره برده‌اند. برای مثال، کیمیاگر در هر پنج قاره جهان به شکل‌های مختلف (موزیکال، باله، نمایش عروسکی، کتابخوانی و نمایش توأم، اپرا و غیره) روی صحنه رفته است. ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد، کنار رودخانه پیدرا نشستم و گریستم و شیطان و دوشیزه پریم نیز روی صحنه نمایش آمده و با استقبال فراوان مواجه شده است.

علاوه بر این‌ها، مقالات «کوئیلو» در معتبرترین نشریات کشورهای گوناگون از جمله: ایتالیا، اسپانیا، آلمان، استونی، اکوادور، تایوان، کلمبیا، لهستان، ونزوئلا و یونان مرتباً منتشر می‌شود.

فهرست آثار «کوئیلو» به ترتیب تاریخ انتشار عبارت است از:

زیارت (۱۹۸۷)

کیمیاگر (۱۹۸۸)

پریدا (۱۹۹۰)

عطیه (۱۹۹۱)

والکری‌ها (۱۹۹۲)

کنار رودخانه پیدرا نشستم و گریستم (۱۹۹۴)

مکتوب (۱۹۹۴)

کوه پنجم (۱۹۹۶)

راهنمای دلاور نور (۱۹۹۷)

ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد (۱۹۹۸)

شیطان و دوشیزه پریم (۲۰۰۰)

پدران، پسران و نوادگان (۲۰۰۲)

یازده دقیقه (۲۰۰۳)

ظاهر (۲۰۰۵)

چون رودخانه روان (۲۰۰۶)

هستی [قطعات برگزیده] (۲۰۰۷)

جادوگر پورتوبلو (۲۰۰۷)

برنده تنهاست (۲۰۰۹)

شایان ذکر است که تاکنون در مجموع، از آثار «کوئیلو» بیش از ۲۲۷

ترجمه به ۶۳ زبان انجام شده که بیش از ۸۵ میلیون نسخه در ۱۵۰ کشور جهان فروش داشته است.



درباره «پائولو کوئیلو» و جادوگر پورتوبلو نوشته‌اند:

- «کوئیلو» نویسنده‌ای است که به یک زبان جهانی می‌نویسد.

«نیویورک تایمز»

- جالا نوبت خوانندگان آمریکایی است که عازم سفری اکتشافی شوند که آنان را به قلمرو آثار این نویسنده استثنایی می برد.

«یو.اس. اتودی»

- «کوئیلو» هم مثل «جی.ک. رولینگ» و «جان گریشام» یکی از موفق ترین نویسندگان جهان است.

«رویتز»

- امکان ندارد که ۶۵ میلیون خواننده اشتباه کرده باشند.

«پابلیشرز ویکلی»

- «کوئیلو» یکی از اشخاص انگشت شماری است که لقب «پدیده ای در نشر» شایسته آنان می باشد.

«ایندی پندنت» انگلستان

- ما چه طور این شهامت را پیدا می کنیم که همیشه با خودمان صادق باشیم، در حالی که هنوز حتی مطمئن نیستیم که کیستیم.

این سؤال اصلی رمان تازه پائولو کوئیلو نویسنده پرفروش ترین آثار جهانی است: جادوگر پورتوبلو. قصه زن اسرارآمیزی به نام «آتنا» که به وسیله اشخاص متعددی که او را خوب می شناسند، یا به زحمت می شناسند، بازگو می شود.

کوئیلو یکی از محبوب ترین نویسندگان عصر ماست: جادوگر پورتوبلو هم مثل کیمیاگر طرز فکر خواننده را در مورد عشق، شوق و شور، شادی و فداکاری دگرگون می سازد.

«هارپر کولینز»

جادوگر پورتوبلو هم از حیث موضوع و هم از لحاظ شیوه قصه گویی، تازگی و طراوت دلکشی دارد. کوئیلو در این اثر هم مثل

همه آثار خود با اشاره به پرسش‌های حساسی که در سیر کمال زندگی، خود را از گوشه و کنار به رخ انسان می‌کشند تا او را به جستجوی پاسخی برای خود وادارند، راهی به روح خواننده می‌گشاید و او را به دنبال کردن سرگذشت زن جوانی علاقمند می‌سازد که وقتی پی می‌برد فرزند واقعی پدر و مادری که او را بزرگ کرده‌اند نیست، بی‌قرار و ناآرام سراغ مادر واقعی خود را می‌گیرد و در صدد برمی‌آید که به جستجوی هویت خویشتن بپردازد. برای او سؤالاتی مطرح است:

- چرا مادرش حاضر نشده او را نگه دارد و در دامن خود بزرگ کند؟

- زادگاه واقعی‌اش کجاست؟

او دنبال ریشه‌های فرهنگی‌اش می‌گردد و خود را آماده می‌کند تا با همه حقایقی که در پشت پرده زندگی‌اش وجود داشته، روبه‌رو گردد. اما او مسیری را می‌پیماید که صرفاً جغرافیایی نیست و به مکانی در گوشه‌ای از دنیا پایان نمی‌یابد. زیرا انسان موجودی تنها محدود به جسم و جان و ذهن نیست، بلکه علاوه بر تمام اینها روحی هم دارد و این روح هم برای خود سرگذشتی و هویتی دارد؛ هویتی که به مراتب اصیل‌تر از تمام مدارک شناسایی قراردادی کشورها و سرزمین‌های مختلف است.

این روح، روحی از عالم بالاست، از عالمی فراتر از همه تقسیم‌بندی‌های زمانی و مکانی، و از سرچشمه‌ای که نه آغازی برای آن قابل تصور است و نه پایانی.

همین روح است که منبع تمام آگاهی‌ها و خرد برتر انسان است،

منبع تمام آرامشی که طالبی به تپندگی دلِ انسان دارد.
 در واقع آنچه هرکس جویای آن است و از دیدش پنهان است،
 همین هویت واقعی اوست که مدام با نمادی، نشانه‌ای، حرکتی،
 نسیمی، ندایی، انسان را صدا می‌زند تا به جستجویش برخیزد.
 این هویت می‌خواهد شناخته شود. می‌خواهد دوباره به یاد آورده
 شود. و همین خواست متقابل بین انسان و هویت اصلیش، کشش و
 کوششی را ایجاد می‌کند که حکایت جادوگر پورتوبلو یکی از
 نمونه‌های جذاب آن است.

از جمله زیبایی‌های این حکایت، توانمندی نویسنده در به
 سرانجام رساندن دیدگاهی است که صرفاً در حد یک ایده نظری و
 یک اعتقاد خشک و خالی باقی نمی‌ماند، بلکه نقش‌آفرین اصلی
 داستان در مقطع سرنوشت‌ساز زندگیش باور خود را به محبت و به
 خصوص مهر مادرانه - که در سخنان خود بیش از هر چیز بر آن تکیه
 دارد - با یک تصمیم جانانه در عمل نشان می‌دهد و پایان خوش
 داستان را چنان رقم می‌زند که لبخند رضایت و امید را بر لب خواننده
 می‌نشاند.

سوسن اردکانی

بهار ۱۳۸۸

قبلاً می‌خواستیم با استفاده از مطالبی که طی جستجو و تحقیقی پرزحمت از طریق گفتگو با این و آن گردآوری کردم، زندگینامه‌ای به شیوه معمول بنویسم و به این ترتیب یک سرگذشت واقعی را بازگو کنم.

به همین خاطر به مطالعه انواع و اقسام زندگینامه‌ها پرداختم و فکر می‌کردم این طوری، راه و روش کار را بهتر یاد می‌گیرم. اما تنها چیزی که دستگیرم شد این بود که دیدگاه شخص نویسنده زندگینامه از موضوع خواه ناخواه بر نتیجه کارش اثر می‌گذارد. در حالی که قصد من به هیچ وجه این نبود که عقیده خودم را بر خواننده تحمیل کنم، بلکه علاقه داشتم حکایت جادوگر «پورتوبلو» را درست مطابق با دیدگاه همه کسانی که نقشی در این ماجرا داشتند، بنویسم. به همین دلیل به زودی فکر نوشتن یک زندگینامه قالبی را از سرم بیرون کردم و به این نتیجه رسیدم که بهترین راهش اینست که صرفاً سخنانی را که آن اشخاص در مصاحبه‌ها به من گفتند، بازگو کنم. و به این ترتیب، این نوشته‌ها راه خود را از روی میز تحریر من به سوی سرنوشتی که عاقبت برایشان رقم زدم، در پیش گرفتند.